

خاتمه انقلاب

علی‌رضا شجاعی‌زند^۱

چکیده: اعلان «خاتمه انقلاب» و آغاز نظام، جلب نمودن توجهات به سوی واقعیت محقق است که با تمام قطعیت‌هایش، کمتر بدان اذعان شده است؛ در حالی که عطف توجه و اذعان بدان، تأثیرات شایانی در نگاه به واقعیت‌های جاری و عمل در آن خواهد داشت.

سردرگمی در این باب که جامعه ایران همچنان در «انقلاب» به سر می‌برد و یا آن را پشت سرگذاشته و وارد مرحله «نظام» شده است، تنها دامن‌گیر مردم و کارگزاران نیست، بلکه صاحب‌نظران انقلاب و فعالان سیاسی نیز با آن درگیر و درباره آن بلا تکلیفند؛ یا لاقفل تا کنون پاسخ صریح و روشنی بدان نداده‌اند.

نیل به پاسخی روشن برای این مسأله، مستلزم تأمل در چند مسأله مقدماتی درباره «اصالت انقلاب»، «مبنای تعیین و توقیت نقاط عطف انقلاب»، «مشخصات یک انقلاب پیروز»، «نشانه‌های خاتمت»، «مستلزمات تثبیت و انجام نظام جدید» و بالاخره «تفاوت‌های دو وضعیت متعارف در ماقبل و مابعد انقلاب» است.

کلیدواژه‌ها: انقلاب، نظام، وضعیت انقلابی، وضعیت متعارف، ایران.

بیان مسأله

این مقال در صدد است تا تلقی کلیشه شده درباره «نهضت و نظام»^۲ را مورد پرسش و واکاوی قرار دهد و از آن طریق، زمینه‌های ذهنی لازم برای اعلان ختم «انقلاب» و آغاز «نظام» را در بین مردم، کارگزاران، روشنفکران و پژوهشگران مباحث انقلاب فراهم آورد.

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس
e-mail: Shojaeez@modares.ac.ir

۲. عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس

این مقاله در تاریخ ۱۳۸۹/۴/۱۳ دریافت گردید و در تاریخ ۱۳۸۹/۶/۱۴ مورد تأیید قرار گرفت.

۲. «نهضت و نظام» یک شاخه از دوگانه عامی است که در حوزه‌ها و سطوح مختلف با تعبیر متفاوتی از آن یاد شده است. از این بحث در فلسفه با عنوان «ثبات و تغییر»، در جامعه‌شناسی با عنوان «ایستا و پویا» و در رهیافت‌های نظری از آن به «ستیز و تعادل» تعبیر شده است. تفاوت «نهضت و نظام» با دوگانه‌های نظیر، در آن است که آنها اضلاع متفاوتی

«خاتمه انقلاب» در نگاه نخست، یک تأمل نظری در تکمیل بحث‌های مطرح در اطراف انقلاب است که کمتر بدان پرداخته شده است؛^۱ در عین حال موضوعی است که یافتن پاسخ درخور برای آن، می‌تواند تأثیرات شایانی در اوضاع جوامع پساانقلابی باقی بگذارد و صورت و جهت مسائل این قبیل جوامع را تاحدی دگرگون سازد. واضح است که اهمیت این مسأله برای جامعه ما، بیشتر از جنبه اخیر است؛ اگرچه به طور طبیعی نتایجی را هم برای سطح نظری بحث، به همراه خواهد داشت.

مدعای این مقاله درباره خاتمه انقلاب، نه از موضع ضد انقلابی است، نه از جنس سرخوردگی و پشیمانی و اعتراف به خطای انقلابی‌گری، نه با نظر پوپر در ترجیح اصلاح بر انقلاب^۲ هم سو است و نه از سنخ ایده خاتمه ایدئولوژی و پایان تاریخ فوکویاما است؛ بلکه در تقابل و تباعد با تمامی آنها مطرح شده و دنبال می‌شود.

بررسی و طرح تفصیلی تر این مدعا را در قالب پاسخ به هفت سؤال به شرح زیر دنبال خواهیم

کرد:

(۱) اساساً چه ضرورت و یا تعجیلی برای اعلان خاتمه انقلاب وجود دارد؟

از واقعیت هستند که حسب منظرهای اتخاذ شده از سوی ناظران، آشکار یا پنهان می‌گردند؛ اما این یکی، اوضاع متعارضی را نشان می‌دهد که حسب شرایط، بر واقعیت عارض می‌گردد.

۱. در سرفصل‌های مطالعاتی انقلاب، ذیل بحث از «پی آمدها»، معمولاً به این مباحث پرداخته می‌شود:

(۱) منازعات قدرت میان جناح‌های پیروز و دست به دست شدن دولت انقلابی؛

(۲) عصر وحشت؛

(۳) دوره ترمیدوری؛

(۴) بررسی تحقق شعارها و دستاوردهای انقلابی در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی؛

(۵) تأثیرات منطقه‌ای و جهانی انقلاب.

چنان که مشاهده می‌شود در هیچ یک از این سرفصل‌ها بحثی درباره به خاتمه رسیدن یک انقلاب پیروز مطرح نیست و اگر هم بوده، عمدتاً در اطراف تداوم انقلاب و یا توقف و بازگشت آن صورت گرفته است.

۲. برای تفصیل در این باره، ر.ک. به: (مارکوزه و پوپر ۱۳۸۰).

- ۲) اصالت با کدام است؟ با انقلاب است یا با ابقای وضع موجود و بازگرداندن اوضاع به وضعیت متعارف؟
- ۳) انقلاب، چه وقت آغاز می‌شود، چه وقت به پیروزی و چه وقت به خاتمه می‌رسد؟
- ۴) مشخصات یک انقلاب پیروز چیست؟
- ۵) نشانه‌های خاتمه یک انقلاب پیروز کدام است؟
- ۶) تثبیت و انجام نظام جدید، آیا مستلزم اعلان خاتمه انقلاب است؟
- ۷) تفاوت وضع متعارف در نظام پساانقلابی با نظام پیشین در چیست؟

ضرورت اعلان یا اذعان به خاتمت انقلاب

به واقع اگر سایه تهدیدات به دلیل برهم زدن مناسبات استعماری و قطع دست بیگانگان از منابع سرشار این سرزمین، هنوز بر سر رژیم انقلابی ایران است و حفظ پتانسیل و آمادگی انقلابی برای مقابله با آن همچنان ضروریست، چه اصرار و تعجیلی برای اعلان خاتمه انقلاب هست؟ در حالی که بسیاری از آرمان‌های مورد ادعا و درخواست انقلاب در حوزه‌های اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی به تحقق نرسیده است، ختم انقلاب، چه معنایی جز ناتمام گذاردن تحول انقلابی در ایران دارد؟

در پاسخ باید گفت: ضرورت‌های این مطالبه اولاً از لزوم اذعان به تثبیت نظام برآمده از انقلاب برمی‌خیزد؛ ثانیاً از ضرورت کاستن از التهابات و تلاطمات انتشار یافته تجربه انقلابی؛ ثالثاً از وجوب خاتمه بخشیدن به برخی بی‌قاعدگی‌های اجتناب‌ناپذیر در شرایط انقلابی؛ رابعاً برای کنار گذاشتن رویه‌های رادیکال از صحنه سیاسی کشور و بالاخره بهره‌مند ساختن مردم از مواهب زندگی در شرایط متعارف و کم‌تلاطم.

اهتمام به این بحث در عین حال بر پایه التزامی است که به تعریف انقلاب به مثابه یک پدیده جمعی خاص وجود دارد و عدم تطابق آن با واقعیت و وضعیت جاری در جامعه کنونی ایران است.

اگر به برخی از علل نگرانی و مقاومت در برابر اعلان خاتمه انقلاب توجه شود، شاید این بدگمانی که اصرار بر خاتمه، ناشی از القانات مخالفین است و دچار شدن به محافظه‌کاری و تمایل پیدا کردن به لیبرالیسم ایدئوژن ستیز، برطرف گردد.

برخلاف تلقی بسیطی که گمان می‌کند اعلان خاتمه انقلاب به معنی بازگشت به اوضاع پیشین است باید گفت که اصرار بر آن، به منظور توجه دادن به این واقعیت محرز است که: جمهوری اسلامی در ایران یک نظام تثبیت شده و با ثبات است؛ نه رژیم انقلابی متزلزلی که هر آن، احتمال شکست و بازگشت آن به وضعیت پیشین وجود دارد. پس نتیجه شاید ناخواسته مخالفت با خاتمه انقلاب، صحه گذاردن بر شائبه عدم تثبیت نظام است. پس دفاع خام از تداوم انقلاب در خارج از زمان محدّد آن، می‌تواند حتی به زیان انقلاب و مولود آن، یعنی جمهوری اسلامی، نیز تمام شود. نگرانی و مخالفت‌ها با این اعلان را می‌توان در چهار دلیل عمده به شرح زیر از هم مشخص کرد:

۱) به دلیل تداعی و تلاقی پیدا کردن با همین دعاوی که ممکن است کسانی در مخالفت با اصل انقلاب و حقانیت آن ابراز کرده باشند.

۲) به دلیل علاقه و ارادتی که نسبت به این برهه ارزشمند تاریخ معاصر ایران وجود دارد و خاتمه را بعضاً به معنی ادبار و انکار و اعلام انزجار از آن می‌گیرند.

۳) به دلیل تعارضی که ادبیات دوره انقلابی و انگاره حاکم بر فضای فکری دهه ۵۰، میان «نهضت» و «نظام» قائل بود و صورت و صبغه‌ای منفی به نظام برآمده از آن می‌بخشید و بر تداوم انقلابی و ایده انقلاب در انقلاب تأکید می‌کرد.

۴) به دلیل یکسان‌بینی «انقلابی‌گری» با «آرمان‌خواهی»؛ چنان که گویی خاتمه انقلاب، همواره با ترک ایدئولوژی و ادبار آرمانی همراه است.

در ردّ این دلایل باید گفت: انگیزه‌های مخالفت با نظام سیاسی تثبیت شده‌ای نظیر جمهوری اسلامی که موجب تحولات شگرفی در سطح منطقه و در ساحت جهانی شده است، هم اینک قوی‌تر از مخالفت با انقلابی است که بیش از سی سال از وقوع آن می‌گذرد و لذا مخالفت‌های با ایران، بیش از آنکه از جانب مخالفان قدیمی و وابستگان رژیم پیشین باشد، از سوی نظام‌های سیاسی و تمدنی رقیب است که دامن زده می‌شود و باید آن را به حساب جهت‌گیری‌های این نظام گذارد.

فرض و قبول خاتمه انقلاب به علاوه، هیچ به معنی نفی و انکار ارزش‌های آن، یا تردید در لزوم حفظ آن در خاطره تاریخی ملت ایران و تعظیم و بزرگداشت هر گاه و همیشه آن نیست.

تعارض ادعاشده دربارهٔ نهضت و نظام نیز اولاً ناشی از برداشتی است نادرست و ناتمام از آن دو؛ ثانیاً تعارض، نه یک نسبت ذاتی است میان آن دو، بلکه تابع درک ما از آنها و صورت محقق و جهت گیری آنها در عمل است و اینکه نظام منبعث تا چه حد در مسیر آرمان‌های مطرح شده در آن نهضت قرار دارد و بر آن مدار باقی مانده است.

شاید مهم‌ترین دلیل ابراز مخالفت با ایدهٔ خاتمه در همین نکتهٔ اخیر نهفته است که برخی به خطا، انقلابی‌گری را همان آرمان‌گرایی گرفته و چنین گمان کرده‌اند که ختم انقلاب، یعنی وانهادن ایدئولوژی انقلاب و وداع با آرمان‌های آن. در صورتی که این مسأله تماماً به ماهیت نظام برآمده از انقلاب بستگی دارد و آرمانی بودن یا نبودن آن نیز به هیچ‌رو با انقلابی ماندنش تأمین نمی‌گردد. توجه شود که انقلاب، مربوط به «طُرُق» تحقق تغییرات است و آرمان، مربوط به «مقاصد» تغییر. پس آنچه باید تداوم یابد، نه راهبرد انقلابی و رادیکالیسم سیاسی است، بلکه ایدئولوژی و آرمان‌های انقلاب است!

یکی دیگر از ضرورت‌های پرداختن به این بحث، از رجحانی نشأت می‌گیرد که عقل برای اوضاع و امور اصیل قائل است و عبور به سوی آن را بر توقف در وضعیت‌های ناصیل مرجح می‌شمارد. بر این اساس این پرسش را پیش می‌آورد که اصالت با کدام است: با انقلاب یا با وضعیت متعارف؟

اصالت انقلاب

بدیهی است که انقلاب، جنگ و حتی تغییر، اصالت ندارند؛ چرا که هیچ‌گاه فی‌نفسه و ابتدا به ساکن مطالبه نمی‌شوند و هدف غایی هیچ مبادره‌ای هم قرار نمی‌گیرند. این سخن حتی در حق انقلابیون حرفه‌ای و مردان جنگ‌طلب و ایدئولوگ‌های تغییر نیز صادق است. این قبیل پدیده‌ها با حصول شرایط و تجمیع اقتضائات است که تحقق پیدا می‌کنند و خود را به مثابه یک واقعیت ناگزیر، تحمیل می‌نمایند؛ در عین حال، بس ناپایدار و غیر دائمند و حتی فعالان و طالبان جدی

۱. در اغلب مواردی هم که اوساط سیاسی از اصطلاحاتی با پسوند انقلابی (نظیر «نهاد انقلابی»، «مدیر انقلابی»، «تصمیم انقلابی» و «اقدام انقلابی») استفاده می‌کنند، منظور از آنها چیزی غیر از «انقلابی» به معنای دقیق کلمه است و معمولاً از آن همان آرمانی بودن و داشتن انگیزه و انرژی فراوان را مطمح نظر دارند.

۲. تعبیری است از وندل فیلیپس، که انقلاب‌ها، ساخته نمی‌شوند، بلکه از راه می‌رسند.

آنها نیز به سربردن طولانی مدت در جوار آنها را تحمل نمی‌کنند؛ زیرا حکم ایستادن بر زمین داغ را دارند. به علاوه ماندن در آن، موجب بازماندن از بسیاری از اهتمامات دیگری است که تنها در شرایط عادی و متعارف قابل پی‌جویی هستند.

اصالت نداشتن انقلاب را همچنین می‌توان از رویکرد رهبری انقلاب اسلامی ایران به این راهبرد استنباط کرد که تمامی هم‌شان از نخستین روزهای پس از فروپاشی رژیم پشین، تدوین و تصویب قانون اساسی جدید و تشکیل ارکان حاکمیتی و استقرار نظام مبتنی بر آن بوده است. تعجیل و شتابی که هیچ نظیری در انقلاب‌های شناخته شده جهان ندارد.^۱

غیر اصلی قلمداد کردن انقلاب و جنگ و حتی اصلاح و تغییر، بدان روست که آنها نوعاً از جنس راهکار و طُرق نیل به اهدافند^۲ و لذا با تمام اهمیت و ضرورتشان در شرایط خاص، باید از آنها به سرعت و با طیب خاطر عبور کرد تا به اهدافی که همان انقلاب وعده رسیدن به آنها را داده است، نائل آمد. به جز آن، ناسازگاری طبیعی انسان با تلاطم و التهاب و خشونت^۳، باعث گردیده تا بازگشت به آرامش و تجدید اوضاع متعارف، همواره برای او رجحان و اولویت داشته باشد.

پس ضرورت پیدا کردن و ارزش یافتن انقلاب در شرایطی خاص، نباید موجب گردد که انقلاب به نحو فی‌نفسه، اصالت و موضوعیت یابد و حفظ و ابقای شرایط انقلابی، هدف مردم، روشنفکران و کارگزاران یک جامعه پیش از این انقلاب کرده، شود.

انقلاب به مثابه راهکاری برای رفع انسدادهای سیاسی و اجتماعی لاینحل و موجد تغییرات بنیادی و سریع در اوضاع و گشاینده مسیر تحولات رو به جلوی جامعه، با پیروزی و نیل به این

۱. از میان انقلاب‌های معروف جهان، تنها انقلاب آمریکا است که قانون اساسی ایالات را به فاصله کمی پس از پیروزی، می‌نویسد. نگارش و تصویب قانون اساسی فدرال در آمریکا حداقل ده سال بعد انجام می‌شود. ر.ک. به: (توکویل ۱۳۴۷: ۳۲۳-۳۲۲).

۲. توجه شود که انقلاب را ما در اینجا به مثابه راهکار خاصی برای تغییر که سریع، عمیق و همراه با خشونت است، دیده‌ایم و بر همین اساس، آن را مربوط به ساحت طُرق و نه مقاصد محسوب کرده‌ایم.

۳. البته این تلقی با آنچه توماس هابز درباره طبیعت وجودی انسان، ادعا کرده و انسان را گرگ انسان دانسته است، تفاوت دارد. برای تفصیل ر.ک. به: (هابز ۱۳۸۰: ۱۵۸-۱۵۷).

اهداف، از موضوعیت می‌افتد و ضرورت و فایده‌ت خویش را از دست می‌دهد؛^۱ با اینکه ممکن است به عنوان خاطره‌ای شیرین و واقعه‌ای سرنوشت‌ساز، تا دهها و بلکه صدها سال، در ذهن و روح مردمان آن سرزمین باقی بماند و بزرگ داشته شود.

بدیهی است خاتمت و زوال ضرورت، مربوط به انقلابات پیروزی است که لااقل به بخشی از اهداف خویش نائل آمده‌اند؛ وگرنه در باب انقلاب‌های ناتمام، از اساس فاقد موضوع است. انقلابی که محقق نشده است، مقطع و مرحله‌ای هم به نام خاتمه ندارد. پس لازم است نظری به مشخصات بیانگر نقاط عطف یک انقلاب بیفکنیم و بررسی نماییم که علائم و نشانه‌های خاتمه پیدا کردن یک انقلاب پیروز کدام است؟

مبنای تعیین و توقیت نقاط عطف انقلاب

با اینکه درباره تعیین و تشخیص «نقطه پیروزی» یک انقلاب، اتفاق نظر اجمالی وجود دارد؛ اما همان میزان از اجمال، درباره «سرآغاز شکل‌گیری» و همچنین درباره «خاتمه» آن وجود ندارد. اختلاف نظر در این باره بیش از هر چیز، ناشی از ماهیت «آغاز» و «خاتمه» انقلابات است که اولاً اعتباری‌اند و ثانیاً غیر نقطه‌ای؛ یعنی در آن دو مقطع، طیفی وسیع و مجموعه‌ای تودرتو از وقایع و سلسله‌ای به هم پیوسته از تغییرات خرد و کلانی جریان دارد که نمی‌توان نقطه‌ای را به روشنی و با اطمینان از آن میان برگزید و درباره آن به عنوان اولین جرقه و یا آخرین گام به اجماع رسید.^۲ اگر هم در تعیین سرآغاز یک انقلاب پیروز و ورود به «وضعیت انقلابی»^۳، اتفاق نظر و اجماعی حاصل

۱. در بین نظریه پردازان انقلاب کسانی هم هستند که از اساس هیچ ضرورت و فایده‌تی برای انقلاب قائل نیستند. برای اشاراتی در این باره ر.ک. به: (توکویل ۱۳۶۵: ۲۹۱؛ آرنه ۱۳۶۱: ۱۶۰، ۲۲۶، ۳۱۳، ۳۳۲؛ برینتون ۱۳۷۶: ۲۷، ۱۹۲، ۲۴۳؛ پوپر ۱۳۶۴ ج ۱: ۳۷۰؛ ۱۳۶۹: ۱۰۷۸؛ مارکوزه و پوپر ۱۳۸۰: ۶).

۲. برای بحث‌هایی درباره نقطه آغازین انقلاب اسلامی سال ۵۷ در ایران، ر.ک. به: (شجاعی‌زند ۱۳۸۲: ۳-۶).

۳. منظور از «وضعیت انقلابی» (revolutionary situation)، برهه‌ای است که در آن، جامعه از وضع و حال متعارف و زیست عادی خود خارج می‌شود و دچار تشنج و تکانه‌های سخت ناشی از تب انقلابی می‌گردد. این برهه از جرقه‌های تحریک‌کننده پشت هم آغاز و در نقطه پیروزی که نوعاً با لحظه دستگیری، هلاکت و یا فرار شاخص‌ترین نماد قدرت سیاسی حاکم مشخص می‌شود، خاتمه می‌یابد. اگر چه خاتمه وضعیت انقلابی لزوماً با خاتمه انقلابی‌گری و فروکش کردن التهابات و هیجانات انقلابی همراه نیست، اما به هر صورت با تفاوت‌های مهمی از دوره بلافاصله پس از پیروزی متمایز می‌گردد.

شود؛ چنین توافقی دربارهٔ زمان خاتمهٔ آن کمتر به دست می‌آید و به ندرت هم مورد بحث و اعتنا قرار گرفته است. شاید بدان رو که اولاً اعلان خاتمت همواره با تمایلات ترمیدوری^۱ و نفرت ضد انقلابی همراه بوده و طبعاً با امتناع و ابراز نگرانی از سوی انقلابیون مواجه می‌شده است و ثانیاً لزوم حفظ ظرفیت و انرژی انقلابی جامعه برای سال‌های بلافاصله پس از پیروزی، به منظور برداشتن گام‌های بلند در جبران عقب‌ماندگی و جهش‌های لازم در توسعه و بهبود اوضاع و همچنین لزوم بسط و تعمیق انقلاب در عرصه‌های اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی که در قیاس با حوزهٔ سیاسی، با تأخر همراهند، همواره مانع از پرداختن جدی به این موضوع بوده است.

همچنان که آمد، بحث از خاتمهٔ انقلاب، تنها برای انقلابات پیروز است که موضوعیت پیدا می‌کند و به کارگیری آن دربارهٔ انقلاباتی که به هر دلیل و در هر مقطعی از فرایند شکل‌گیری^۲، استقرار^۳ و تثبیت^۴ خویش، دچار شکست، توقف و یا واقعهٔ ترمیدوری شده‌اند، نابجاست و یا معنایی جز آنچه مطمح نظر این مقال است، دارد. در این صورت لازم است ابتدا مشخصات یک انقلاب پیروز بیان شود تا بتوان بر آن اساس، بحث خاتمت آن را طرح و دنبال کرد.

مشخصات یک انقلاب پیروز

اساساً وقتی از اصطلاح انقلاب برای معرفی جنبش یا شورش‌های سیاسی - اجتماعی استفاده می‌شود که با پیروزی همراه شده باشند و منظور از پیروزی در آنها، سرنگونی رژیم پیشین و ظهور دولت انقلابی یا کمیتهٔ اجرایی آن است. شاید تنها اتفاق نظر ممکن میان انقلابیون و تحلیل‌گران

۱ «ترمیدور» اصطلاحی است برای معرفی وضعیتی که مشخصاً در انقلاب انگلیس و فرانسه رخ داد و طی آن، سرنوشت انقلاب واژگونه گردید و رژیم پیشین به قدرت بازگشت و عنان حکومت را مجدداً در دست گرفت. بوربون‌ها و نظام سلطنت فرانسه که در سال ۱۷۹۲ رسماً برکنار و ملغی گردیده بود، پس از ۲۲ سال، مجدداً به قدرت بازگشتند و در انگلیس نیز پس از ۲۰ سال مجدداً حکومت در اختیار چارلز دوم از خاندان سلطنتی استوارت‌ها قرار گرفت. ترمیدور نام یکی از ماه‌های انقلابی فرانسه است که در آن روبسپیر، رهبر ژاکوبین‌ها پس از به گیوتین سپردن تمامی رقبای خویش در جناح راست و رادیکال، خود نیز به همان سرنوشت دچار گردید. برای اشاراتی در این باره، ر.ک. به: (بریتون ۱۳۷۶: ۱۷؛ دوران ۱۳۷۰ ج. ۱۱: ۱۰۱، ۱۰۷).

۲. genesis

۳. establishment

۴. consolidation

انقلاب، بر سر همین واقعه از فرایند انقلابی باشد که معمولاً از آن به لحظه پیروزی یاد می‌شود. با این وصف به علت آنکه پیروزی انقلابیون در آن مقطع هنوز قطعی نشده و هر آن، احتمال واژگونه شدن اوضاع وجود دارد و در مواردی نیز چنین شده است، نیازمند سپری شدن زمان و تکمیل شدن با مشخصات و نشانه‌های بیشتری است تا بتوان آن را در شمار انقلابات پیروز تاریخ قلمداد کرد.

به نظر می‌رسد مهم‌ترین شاخصه معرف پیروزی برای انقلاب، بیش از درک نقطه فروپاشی رژیم پیشین^۱، نیل به اهداف آن است که معمولاً در برهه درگیر در وضعیت انقلابی بسیار بدان‌ها اشاره شده است. اهداف هر انقلاب را در نگاهی کلی می‌توان در دو دسته اهداف سلبی و ایجابی از هم تفکیک کرد. همان که معمولاً تحت عنوان گذر از «وضع موجود» به «وضع مطلوب» از آن یاد می‌شود و در شعارها و محتوای تفصیلی تر ایدئولوژی انقلاب، طرح و تعقیب می‌شود. اشاره به این اهداف البته در مقام بیان، سهل و در مقام تحقق، بسیار دشوار و زمان‌بر است و لااقل برخی از آنها، ممتنع و دست‌نیافتنی هستند و لذا بر این شاخصه هیچ نهایت و پایان نزدیکی متصور نیست و نمی‌توان آن را ملاک تشخیص و تعیین پیروزی انقلاب قرار داد.

با وجود نقصان‌هایی که برای هر یک از دو مشخصه مذکور اشاره شد، لاجرم باید سراغ شاخصه معرف و قاطع‌تری برای تشخیص انقلاب پیروز رفت که نه بر اوضاع متزلزل و نامطمئن بلافاصله پس از سرنگونی استوار باشد و نه تحقق کامل اهداف آرمانی و دور دست انقلاب را معرف خویشتن قرار دهد. شاید برپایی حاکمیت جدید و تکمیل و استقرار و تثبیت آن تا نیل به مرحله‌ای که بتوان از آن به عنوان یک «نظام سیاسی کامل» یاد کرد، مشخصه مناسب و گویاتری برای این پدیده باشد.

تحقق و تثبیت این نظام در صورتی می‌تواند به عنوان شاخص و ملاک پیروزی انقلاب معرفی شود که اولاً در راستای ایدئولوژی انقلاب شکل گرفته و ثانیاً تعقیب شعارها و تحقق آرمان‌های انقلاب را وجهه همت خویش قرار داده باشد. به بیان دیگر، ملاک ارزیابی توفیق یا عدم توفیق یک انقلاب، اولاً تحقق و تثبیت پایه‌های یک «نظام جدید» است و در ثانی آنکه بتوان این نظام را مولود و محصول همان انقلاب دانست و هم‌سوی با آن ارزیابی کرد. تعبیر حضرت امام از تسخیر لانه جاسوسی که منجر به استعفای دولت مهندس بازرگان گردید، به «انقلاب دوم»؛ و همچنین از

۱. breakdown of last regime

مجموعه اتفاقات و تصمیمات مربوط به دانشگاه‌ها و نظام آموزش عالی، به «انقلاب فرهنگی»، بیش از آنکه با نظریهٔ انقلاب در انقلاب هم‌سو باشد؛ مربوط به همین جنبه‌ای است که اشاره شد؛ یعنی تلاش برای تحقق شرط دوم پیروزی انقلاب. چرا که اهمیت این دو واقعه بیش از «راهکار» مورد استفاده، در «جهت‌گیری» آنها است.

پس تفاوت دو جامعهٔ مستقر پیش و پسانقلابی، نه در انقلابی و غیر انقلابی بودن، بلکه در آرمانی بودن و نبودن آنها است. نفس آرمانی بودن یک نظام و یک جامعه در اینجا، اهمیت تعیین‌کنندگی به مراتب بیشتری از نوع و سمت و سوی آرمان‌ها دارد. درگیر بودن با دغدغه‌های آرمانی و مقایسهٔ دائمی میان دستاوردها و آرمان‌های یک انقلاب، نباید باعث شود که سایهٔ انقلاب چندان بر سر نظام جدید سنگینی کند که مردم و کارگزاران آن، خود را در یک انقلاب دائمی و بی‌منتها ببینند.

نشانه‌های خاتمت

خاتمهٔ یک انقلاب پیروز، همان نیل به نقطهٔ مطمئن پیروزی است. یعنی هرگاه یک انقلاب، ورطه‌های ناشی از آشفتگی و درهم‌ریختگی اوضاع، تهدیدات ضد انقلابی بازماندگان و هواداران رژیم سابق، منازعات میان طرف‌های مدعی و طالب سهم و حصه و اختلافات راهبردی درون‌جبهه‌ای را به سلامت پشت سر گذارد و قانون اساسی رژیم جدید را بر تراز ایدئولوژی انقلاب تدوین نمود و ساختارهای حکومتی نظام جدید را بر پایهٔ آن تشکیل داد و به عنوان یک نظام سیاسی فعال در مجامع بین‌المللی حضور پیدا کرد و در انواع مناسبات و تعاملات با کشورهای دوست و رقیب وارد شد، انقلاب نیز با گشاده‌دست‌ترین تعبیر، به خاتمهٔ خویش رسیده است.

همچنان که پیش از این نیز اشاره شد، نمی‌توان از موعدهٔ «خاتمهٔ انقلاب» و «آغاز نظام»، تلقی نقطه‌ای داشت؛ با این وصف به نحو بی‌طرفانه‌ای قابل احراز و استنباط است. البته به همان دلایل پیش‌گفته، هیچ‌گاه به اجماع و اعتراف همگانی نمی‌رسد تا همچون جشن پیروزی، به تقویم و روزشمار تاریخ یک انقلاب وارد شود و از آن پس به‌جای انقلاب در بحث‌ها و مجادلات، از محصول آن، یعنی نظام سیاسی برآمده از آن سخن گفته شود.

مستلزمات تثبیت و انجام نظام جدید

تحقق و تثبیت نظام سیاسی به مثابه یک واقعیت عینی، به هیچ رو معطل اعلان خاتمه انقلاب نمی ماند و خاتمه یا تداوم انقلاب نیز منتظر اعلام و اذعان کسی نیست. اعلان و اذعان‌ها اگر هم مؤثر باشند، بر آذهان و تلقی‌ها اثر دارند و از آن طریق و در فرایندی نه چندان مطمئن است که بر واقعیت جاری و محقق تأثیر می گذارند..

اصرار مقاله بر این مسأله همچنان که در مقدمه بحث آمد، همراهی ذهنی، آن هم در سطح نخبگان سیاسی و فکری است برای بازنگری در ادبیات سیاسی غالب و فراتر رفتن از برخی کلیشه‌های رایج درباره انقلاب است. اشارات زیر به موجزترین صورت ممکن، حکم جمع بندی و نتیجه گیری از مطالبی را دارد که در پاسخ به سؤالات فوق عرضه شد:

(۱) «انقلاب»، طریق است، نه مقصد و لذا اصالت ندارد؛

(۲) اگر جایز باشد که از این اصطلاح - اصالت - استفاده شود، آن برای «نظام» شایسته تر است؛

(۳) آنچه ترک و فاصله گرفتن از آن نگران کننده است، «آرمان خواهی» است نه «انقلابی گری».

همان که به نظام‌ها حقانیت و اعتبار می بخشد و در گاه دیگر، موجب انقلاب علیه نظام حاکم می گردد.

شاید این اعلان و اذعان‌های متعاقب آن، کمک کند تا نگاه دیگری نسبت به موقعیت ایران در جهان پدید آید و موجب تحولات مهمی در اوضاع داخلی، دورنمای حرکت جامعه، اهداف و جهت گیری‌ها، سیاست‌ها و برنامه‌ها و خصوصاً لحن و ادبیات کارگزاران و سیاست‌پیشگان در داخل و در تعامل با کشورها و مجامع بین‌المللی گردد و نظام جمهوری اسلامی را با پشتوانه یک انقلاب بزرگ دوران ساز^۱، به سطح بالاتری از آنچه هست و شناخته شده است، ارتقا بخشد.

۱. انقلابات کبیر و دوران ساز، آنهایی هستند که اولاً موجب تغییراتی عمیق و گسترده در یک جامعه می شوند و ثانیاً با تأثیرات ماندگارشان بر جوامع دیگر، به نقاط عطف مهمی در تاریخ جهان بدل می گردند. این دو خصوصیت را در کثرت دشمنان و شدت تخاصمات با آن می توان سراغ گرفت. انقلاب فرانسه بدون تردید، یکی از همین انقلابات دوران ساز بوده است و از انقلاب روسیه و ایران نیز با توجه به تأثیرات کلان‌شان بر مناسبات و مسائل جهانی، با همین عنوان یاد شده است. با معیاری که چارلز تیلی به دست می دهد، انقلاب ایران حتی بزرگ تر از انقلاب فرانسه است. چرا که چالش در «وضعیت انقلابی» به حادثترین وضع خود رسید و جایگزینی در دوره «پی آمد انقلابی» در کامل ترین سطح آن به وقوع پیوست. برای اشارات و اذعان‌هایی در این باره، ر.ک. و به: (سویول ۱۳۵۷: ۲۱؛ فوکو ۱۳۷۹: ۵۴؛ پارسونز، ۱۳۷۵: ۴۱۵؛ فوران ۱۳۷۷: ۵۵۶؛ ۱۹۶-۱۹۸؛ ۱۹۷۸-۱۹۸۲؛ ۲۶۵-۲۸۳؛ Skacpol 1982).

تفاوت‌های دو «وضعیت متعارف» در قبل و بعد از انقلاب

در یک تقسیم‌بندی عام قابل انطباق به تمامی تجربه‌های محقق و محتمل انقلابی، می‌توان وضعیت‌های متفاوت عارض بر جامعه را در نسبت با انقلاب، در سه دوره از هم مجزا کرد. طبعاً جامعه در دو وضعیت ماقبل و مابعد این ادوار سه‌گانه را نمی‌توان و نباید در نسبت با انقلاب قرار داد و در چارچوب مباحث و نظریات انقلاب تحلیل کرد. از این ادوار سه‌گانه که مبین وجود نسبتی میان جامعه و انقلاب است، به ترتیب با عنوان «جامعه ملتهب»، «جامعه منقلب» و «جامعه انقلابی» نام می‌بریم.

دوره ملتهب، وضعیت جامعه ناسالمی است که پس از سپری کردن دورانی طولانی در نابسامانی و انواع اختلالات ساختاری، اینک با معضلات و مسائل جدیدی مواجه شده است که اثری شتاب‌دهنده بر تشدید اوضاع داشته و آن را دچار التهاب و ناآرامی‌های حادی ساخته‌اند. اوضاع ملتهب به گونه‌ای است که اگر به موقع شناسایی نشود و کنترل و ترمیم نگردد، جامعه را به آستانه‌ای می‌رساند که با وقوع حوادثی خرد همچون جرقه‌های انفجاری، شعله‌ور می‌شود.^۱ همین حوادث به نظر کم‌اهمیت، در یک شرایط آماده، نقاط عطف انتقال جامعه از وضعیت ملتهب به منقلب است. در دوره منقلب که از آن با عنوان «وضعیت انقلابی»^۲ نیز یاد کرده‌اند، انحصار قدرت، شکسته می‌شود و مخالفت‌ها گسترش می‌یابند و قابلیت به‌سزایی برای بسیج سیاسی مردم در مخالفین پدید می‌آید و رغبت آمدن و ماندن در خیابان نیز به شکل چشم‌گیری افزایش پیدا می‌کند. این دوره اگر با عقب‌نشینی و شکست رژیم حاکم و پیروزی انقلابیون همراه شود، به دوره سومی منتهی می‌گردد که از آن به دوره انقلابی^۳ تعبیر کردیم. این دوره که از لحظه پیروزی تا مراحل ظهور، استقرار و تثبیت نظام سیاسی جدید تداوم دارد، آخرین مرحله از مراحل سه‌گانه جامعه درگیر با پدیده انقلاب است. دوره انقلابی در برخی از انقلاب‌ها بسیار طولانی و با فراز و

۱. در نوعی دسته‌بندی که در سطح زمانی (Temporal) صورت گرفته است، عوامل بروز انقلاب را به سه دسته «بنیادی» (structural)، «شتاب‌زا» (precipitating) و «جرقه‌زننده» (trigger) تقسیم کرده‌اند. برای تفصیل در این‌باره، ر.ک. به: (Kimmel 1990: 9-10).

۲. Revolutionary situation

۳. چارلز تیلی از آن به «پیامد انقلابی» (revolutionary outcome) یاد کرده است. تعابیر دیگری چون «ماه غسل انقلابیون» و «عصر وحشت» نیز از آن شده است.

فرود فراوان همراه بوده و در برخی دیگر با سرعت بیشتری پیموده شده است.^۱ دورهٔ پس از آن را با هر اوضاع و شرایطی، نمی‌توان و نباید در ارتباط با انقلاب قرار داد و تحلیل نمود؛ با اینکه مولودِ یک تجربهٔ انقلابی است و با گذر از همان ادوار و مراحل، پدید آمده است و آثار و عوارض آن را نیز با خود به همراه دارد.^۲

اهمیت این برهه‌شناسی برای بحث ما در این است که بدین طریق، مبنایی برای تفکیک دورهٔ بلافاصله پس از پیروزی انقلاب با مسائل خاص خود، با دورهٔ بعد از آن به دست می‌دهد تا بتوان بر تداوم غیرلازم پدیده‌ای که دیگر وجود خارجی ندارد، اما همچنان اذهان بسیاری را به خود مشغول داشته است، نقطهٔ پایانی گذارد و متقابلاً امکان فهم و پذیرش واقعیت دیگری را که تحقق یافته و تثبیت شده است، اما با بی‌اعتنایی ناروایی مواجه است، فراهم آورد.

قبول ختم انقلاب و آغاز نظام، همچنان که اشاره شد، هم بر ساحت عمل در سطح خرد و کلان اثرگذار است و هم بر ساحت نظر در مطالعات آکادمیک و تأملات روشنفکری. اثر آن در ساحت عمل تا بدانجا است که در صورت وقوف، مسائل و اقتضائات دیگری را پدید می‌آورد که بیشتر از جنس مسائل متعارف است تا جوامع انقلابی و فرض آن به مثابه واقعیتی از جنس دیگر نیز باعث می‌شود تا در فهم و تحلیل مسائل آن از مبانی، مداخل و مفاهیم مناسب همین وضع و شرایط استفاده گردد.

با اینکه بر مطالعهٔ انقلاب‌ها و مطالعهٔ انقلاب ایران هیچ نقطهٔ پایانی نمی‌توان گذارد و لازم است همچنان در فهرست برنامه‌های مطالعاتی جامعه‌شناسان و مورخان و عالمان سیاست قرار داشته باشد؛ در عین حال اصرار بر مطالعهٔ جنبه‌های مختلف جامعهٔ کنونی ایران از منظر و مدخل جامعه‌شناسی انقلاب، بلا توجه است و نمی‌شود بررسی مسائل جاری جامعهٔ ایران را تا زمانی

۱. توکویل در بیش از نیم قرن پس از انقلاب فرانسه، در کتاب *انقلاب فرانسه و رژیم پیشین* می‌نویسد: این انقلاب هنوز هم در حال عمل است. ر.ک. به: (توکویل ۱۳۶۵: ۵۵).

۲. آرنست با تفاوت قائل شدن میان رهایی و آزادی، این دو مرحلهٔ پس از فروپاشی رژیم پیشین را به‌خوبی از هم تفکیک کرده است. او می‌گوید انقلاب‌های پیروز پس از طی مرحلهٔ نخست (مرحلهٔ انقلابی)، با دو سرنوشت مواجهند: یا موفق به بنیادگذاری آزادی می‌شوند و یا موفق نمی‌شوند و در سلسله انقلاب‌های دائمی باقی می‌مانند. او برای اولی آمریکا را مثال می‌آورد که از طریق تنظیم قانون اساسی و تشکیل حکومت مشروطه بدان نائل آمد و برای دومی از چین و روسیه نام می‌برد که نتوانستند در فاصلهٔ کوتاهی بدان دست یابند. نگاه کنید به: (آرنست ۱۳۶۱: ۲۰۳-۲۰۰).

نامعلوم، ذیل همان عناوین و سرفصل‌های مطالعاتی انقلاب دنبال کرد. مگر اینکه مدعی، وضعیت کنونی جامعه ایران را نه در ادامه دوره سوم از انقلاب ۵۷، بلکه مطابق دوره اول از یک انقلاب جدید در حال شکل‌گیری بداند و بتواند آن را با استناد به شواهد و بر طبق تحلیل‌هایی اثبات نماید^۱.

در مقام نتیجه‌گیری و در پاسخ به سؤال فوق، باید گفت که جامعه و نظام پساانقلابی ایران در شرایط کنونی، نظیر همان جامعه و نظام پیشین است تا قبل از ورود آن به دوره ملت‌ه‌ب؛ با این تفاوت که این، مولود نوپای یک انقلاب فراگیر است، با انرژی‌های فراوان برای دگرگونی و و ظرفیت‌های بالا برای اصلاح. یعنی با اینکه بیش از سی سال از عمر آن گذشته و مراحل شکل‌گیری و استقرار و تثبیت خویش را پشت سر گذارده و مشخصات یک نظام مستقر و باثبات را پیدا نموده است، اما به دلیل ماهیت دینی و ایدئولوژیک آن و البته جوانی، هنوز راه‌های نرفته بسیاری در پیش رو دارد و قادر است تجربه کاملاً متفاوتی را در دولت‌سازی و جامعه‌سازی به منصفه ظهور برساند. در عین حال این نظام و این جامعه، نظیر هر نظام و جامعه دیگر، در معرض انواع آسیب‌هایی است که اگر به موقع شناسایی و علاج نشود و به معضلاتی ریشه‌دار و مزمن بدل گردد، نطفه‌های یک انقلاب محتمل را در درون خود خواهد پروراند و با طی مراحل که پیش از این اشاره شد، در آستانه انقلابی دیگر قرار خواهد گرفت.

در عین حال این تبصره را نیز باید افزود که وقوع انقلاب‌های متوالی در فواصل نزدیک، تا زمانی که جامعه در مرحله انقلابی به سر می‌برد، محتمل است^۲؛ اما احتمال آن در مرحله مابعد،

۱. به همین اعتبار، نظرات سراسر منفی توکویل و آرنست را درباره نظام و دولت‌های پس از انقلاب در مقایسه با رژیم‌های پیشین، باید به حساب ارزیابی آنها از همان «دوره انقلابی» گذارد؛ زیرا ارزیابی و مقایسه دو نظام متعلق به شرایط متعارف در ذیل بحث‌های انقلاب و با معیارها و شاخص‌های آن، هیچ توجیهی ندارد. توکویل می‌گوید: معمولاً نظام اجتماعی که به وسیله یک انقلاب سرنگون می‌شود، همیشه از نظام اجتماعی بلافاصله پس از انقلاب بهتر است (توکویل ۱۳۶۵: ۳۲۴). آرنست هم گفته است: میوه آشنای انقلاب‌های عصر جدید تا امروز، دیکتاتوری‌های انقلابی بوده است؛ مگر اینکه انقلاب به شکست انجامیده و به بازگشت به وضع گذشته تن داده باشد (آرنست ۱۳۶۱: ۲۲۶).

۲. انقلاب‌های در انقلاب، بیش از آنکه انقلاب به معنای واقعی و دقیق آن باشند، دست‌به‌دست شدن قدرت و کودتاهای انقلابی در شرایط ناپایدار سیاسی - اجتماعی هستند؛ نظیر آنچه در انقلاب‌های فرانسه، روسیه و چین رخ داده و کرین بریتون در کتاب *کالبدشکافی چهار انقلاب* (۱۳۷۶) بدان پرداخته است.

یعنی در نظام پساانقلابی به شدت کاهش می‌یابد. این بیش از هر چیز ناشی از ظرفیت آرمانی^۱ نظام برآمده از انقلاب است و قابلیت فراوانی که برای بهبود اوضاع و اصلاح امور دارد و البته عدم آمادگی نسل‌های درگیر در تجربه انقلابی، برای ورود به تجربه دیگری از همان نوع.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

انقلاب یک پدیده دیرپاب است و وقوعی دشوار و توفیقی بس دشوارتر دارد؛ چرا که مستلزم گرد آمدن عواملی فراوان در سطوح خرد و میانه و کلان است و از پیش رو برداشتن موانعی بسیار. با این وصف، تاریخ جهان در سده‌های اخیر، شاهد موارد متعددی از آن بوده است. از کمالات انقلاب‌ها که آنها را از انواع شورش‌های کور جدا می‌سازد و با تمام تفاوت‌هایشان در یک‌دسته قرار می‌دهد، داشتن هدف است و آن نیز برخاسته از ایدئولوژی آن است که از عناصر انفکاک‌ناپذیر انقلاب‌ها است. ایدئولوژی و اهداف هر انقلابی، خاص همان انقلاب است؛ با این وصف، آنها در یک محور با هم مشترکند و آن بنیانگذاری نظام و ایجاد ساختاری جدید در تمامی عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی است.

بدیهی است که خواسته برپایی نظام جدید بر پایه آرمان‌های مطرح‌شده در کوران انقلاب، دفعتاً محقق نمی‌شود؛ بلکه فرایندی است که در بهترین شرایط، نیازمند گذشت زمان، همراهی عوامل و به میدان آمدن اراده‌های راسخ است. حال پرسش این است که با توجه به فرایندی بودن امر تحقق نظام، از چه نقطه‌ای به بعد آن فرایند، می‌توان جامعه را خارج شده از ادوار انقلابی و نائل به نظام جدید محسوب کرد. به عبارت دیگر، انقلاب در چه نقطه‌ای از این فرایند، از کار باز می‌ایستد و به تاریخ می‌پیوندد و از ساحت ملاحظات و محاسبات مردان سیاست و صاحب‌نظران مسائل اجتماعی خارج می‌گردد؟

تلاش مقاله در گام نخست، گشودن بایی برای تأمل نظری در اطراف مسأله «خاتمه انقلاب» بود، صرف نظر از پاسخی که بدان داده می‌شود و همچنین آماده‌سازی ذهنی و روانی مردم و کارگزاران برای قبول ختم انقلاب و آغاز نظام، به سبب تأثیرات شایانی که در عمل اجتماعی آنان خواهد داشت.

۱. utopic

در گام دوم سعی شد تا معیار و شاخصی برای جداسازی ادوار اجتماعی، در نسبت با انقلاب ارائه گردد تا ضمن آن، بتوان نقطه پایان انقلاب و آغاز نظام را شناسایی و معرفی نمود و موقعیت کنونی ایران را در سی سالگی پس از انقلاب به دست آورد.

گام سوم مقاله، مصروف مقایسه میان دو وضعیت متعارف در ماقبل و مابعد انقلاب گردید تا نشان دهد که تفاوت میان این دو جامعه، نه در انقلابی بودن و نبودن، بلکه در ماهیت اتوییک آنها است. پس اگر جایی برای ابراز نگرانی باشد، مربوط به وانهادن آرمان‌ها است نه ترک رویه و رویکردهای انقلابی.

منابع

- آرت، هانا. (۱۳۶۱) *انقلاب*، ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران: انتشارات خوارزمی.
- برینتون، کرین. (۱۳۷۶) *کالبدشکافی چهار انقلاب*، ترجمه محسن ثلاثی. تهران: انتشارات سیمغ.
- پارسونز، آنتونی. (۱۳۷۵) *خاطرات دو سفیر*، ترجمه محمود طلوعی. تهران: انتشارات علم.
- پوپر، کارل ریموند. (۱۳۶۴). *جامعه باز و دشمنان آن*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: انتشارات خوارزمی.
- _____ (۱۳۶۹) *جامعه باز و دشمنان آن*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: انتشارات خوارزمی.
- توکویل، آلکسی، شارل هانری موریس کلرل دو. (۱۳۴۷). *تحلیل دموکراسی در آمریکا*، ترجمه رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای، تهران: انتشارات زوار، فرانکلین.
- _____ (۱۳۶۵) *انقلاب فرانسه و رژیم پیشین*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات نقره.
- دورانت، ویل. (۱۳۷۰) *تاریخ تمدن مصر نابلتون*، ترجمه اسماعیل دولتشاهی و علی اصغر بهرام‌بیگی. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- سوپول، آلبر. (۱۳۵۷). *انقلاب فرانسه* (ج. ۱)، ترجمه نصرالله کسراییان، تهران: شباهنک.
- شجاعی‌زند، علی‌رضا. (۱۳۸۲) *برهه انقلابی در ایران*، تهران: انتشارات عروج.
- فوران، جان. (۱۳۷۷) *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران: انتشارات رسا.
- فوکو، میشل. (۱۳۷۹) *ایران: روح یک جهان بی‌روح*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده. تهران: نشرنی.
- مارکوزه، هربرت و کارل ریموند پوپر. (۱۳۸۰) *انقلاب یا اصلاح*، ترجمه هوشنگ وزیری، تهران: انتشارات خوارزمی.

- هابز، توماس. (۱۳۸۰) *لویاتان*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشرنی.
- Kimmel, Michael S. (1990) *Revolution: a Sociological Interpretation*, Polity Press. Cambridge.
 - Skocpol, Theda. (1982) "Rentier State & Shi'a Islam the Iranian Revolution" *Theory and Society* 11 (3) (May) Pp. 265-283.
 - Tilly, Charles. (1978) *From Mobilization to Revolution*. New York: McGraw_Hill.